

فصلنامه علمی - تخصصی معارف علوم اسلامی و علوم انسانی

سال سوم - زمستان ۱۴۰۲ - شماره پانزدهم - ص ۴۳ - ۶۸

اثبات صحت حدیث منزلت از جهت سند

محمد حیدری^۱

چکیده

از اعتقادات مهم و ضروری شیعیان این است که رسول خدا بعد از شهادتشان کسی را به عنوان امام و خلیفه نصب نموده است در قرآن کریم و نیز در سنت نبوی برای اثبات این مدعا ادله متعدد و بی شماری وجود دارد. یکی از ادله مهم در مورد اثبات حقانیت اهل بیت(ع) و یا به عبارت در ست تر اثبات حقانیت امامت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع)، حدیث صحیح و متواتر «منزلت» است که رسول خدا(ص) علی بن ابیطالب(ع) را نسبت به خود همانند نسبت هارون(ع) و حضرت موسی(ع) تشبیه نموده است و با این بیان تمام منزلت هائی که ها رونن نسبت به موسی دارد برای علی(ع) جعل کردند که یکی از این منزلت ها امامت و جانشینی امیرالمؤمنین بعد از ایشان است .

کلیدواژه: حدیث منزلت، امامت، امیرالمؤمنین، هارون.

^۱ مقطع دکتری استادیار، رشته کلام، دانشگاه امیرالمؤمنین(ع)، اهواز، ایران. a9398568517@gmil.com

حدیث منزلت

حدیثی است از پیامبر اسلام (ص) که مقام و منزلت علی بن ابی طالب (ع) را باز می‌نماید و بدین روی به «حدیث منزلت» شهرت یافته است. پیامبر (ص) چندین بار این کلام را بر زبان مبارک آورده است؛ از جمله در غزوه تبوک. ماجرا از این قرار بود که چون پیامبر (ص) از احتمال هجوم سپاه روم به مدینه باخبر شد، مسلمانان را فراخواند و فرمان داد برای حرکت به سوی سپاه روم آماده شوند. از سوی دیگر می‌دانست که منافقان ممکن است در غیاب او دسیسه کنند و مدینه را به آشوب کشند. از این رو، تصمیم گرفت امام علی (ع) را با خود نبرد و در مدینه بگذارد. چون منافقان از تصمیم پیامبر (ص) آگاه شدند، شایعه انداختند که پیامبر (ص) به علی (ع) بی‌مهری کرده و او را با خود نمی‌برد. پیامبر (ص) نیز برای روشن ساختن هدف خویش از همراه نکردن علی (ع) با سپاه، از مقام و منزلت والای او نزد خویش پرده برداشت و بدین سان، کوشش منافقان را عقیم نهاد. منابع تاریخی، روایی و کلامی، این حدیث را بسیار مهم شمرده و آن را به بحث نهاده‌اند و حتی برخی دانشمندان شیعه کتب مستقلاً برای باز نمودن آن نگاشته‌اند.

میر حامد حسین، از علمای شیعه کتاب عباقات الانوار را بدین حدیث اختصاص داده است. حدیث منزلت از نظر دانشمندان شیعه، در شمار احادیث صحیح و معتبر است و به صورت متواتر از پیامبر اسلام (ص) نقل شده است.^۱ این حدیث در صد حدیث اهل سنت و هفتاد حدیث شیعه آمده است استواری و صحت حدیث منزلت چنان است که حتی معاویه آن را نقل کرده است. سعد بن ابی وقاص - از دشمنان امام علی (ع) - نیز این حدیث را از افتخارات امام علی (ع) دانسته است.^۲

نمونه ای از متن حدیث:

عده زیادی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره جریان جنگ «تبوک» چنین نقل کرده اند: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ وَاسْتَخْلَفَ عَلِيًّا، فَقَالَ: أَلْتَخَلَّفُنِي فِي الصَّبِيَّانِ وَالنِّسَاءِ. قَالَ: أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيًّا بَعْدِي»؛

ترجمه: پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سوی تبوک حرکت کرد و علی (علیه السلام) را به جای خود قرار داد. علی (علیه السلام) عرض کرد: آیا مرا در میان کودکان و زنان می‌گذاری او اجازه نمی‌دهی با تو به میدان جهاد بیایم؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: آیا راضی نیستی که

^۱ ارشاد مفید، ۱۵۶-۱۵۴؛ سیره ابن هشام، ۲/ ۵۲۰

^۲ المراجعات، ۱۱۹؛ کشف المراد، ۳۶۸

^۳ غایة المرام و حجة الخصام، ۲/ ۱۴۴-۲۳؛ المراجعات، ۱۱۹.

^۴ همان، ۲۰۸؛ الصواعق المحرقة، ۱۷۹

نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی (علیه السلام) باشی جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود!

نقل های مختلف حدیث

این حدیث در موضع های مختلفی بیان شده است که در ذیل به آن ها اشاره می شود :

موضع اول :

در وقت فتح خیبر است که: چون رسول خدا لوی جنگ را به ابو بکر سپرد و فرار کرد، و پس از آن به عمر سپرد و فرار کرد، و سپس فرمود اینک لوی جنگ را به کسی می سپارم که خدا و رسول او را دوست دارند، و او نیز خدا و رسول او را دوست دارد، او حمله می کند، و فرار نمی کند، و خداوند فتح را به دست او عملی می نماید، و بسیاری از آنان منتهز و مترقب بودند که آنها را بفر ستند، در اینحال رسول خدا گفت: علی کجا است؟! گفتند: چشمانش ورم کرده و درد می کند و نمی تواند ببیند، و در محل توقف و منزلگاه مشغول آسیا کردن است.

حضرت رسول الله او را طلبیدند، و از آب دهان خود در چشمان او ریختند، و لوی را به دست او دادند، علی مرحب: یگانه مرد دلاور و بطل شجاع یهود را کشت، و قلعه را گشود، و در تاریخی قلعه را یکتنه به مکانی دور افکند و از جمله اسیران دختر حبیب بن اخطب را به نزد رسول خدا آورد، در اینحال رسول خدا آنجملات عجیب و تاریخی را درباره او می گوید که از جمله آن اینست: لو لا أن تقول فیک طائفه من امتی ما قالت النصارى فی المسيح ابن مریم، لقلت فیک الیوم مقالا لا تمرّ بملأ إلیا أخذوا التراب من تحت قدمک و من فضل طهورک فاستشفوا به! و لكن حسبک أن تكون منی و أنا منک! ترثنی و أرثک! و أنت منی بمنزله هارون من موسی إلیا أنه لا نبی بعدی! و إناک تبرء ذمتی! و تقاتل علی سنتی! الحدیث^۱.

ترجمه: «اگر جماعتی از امت من، راجع به تو نمی گفتند آنچه را که مسیحیان درباره مسیح بن مریم می گویند، من امروز راجع به تو سخنی را می آوردم، که بعد از آن بر هیچ گروهی عبور نمی کردی، مگر آنکه خاک زیر گامهایت را، و زیادی آب و ضویت را بر می داشتند، و با آن طلب شفا می نمودند، ولیکن همین قدر برای تو بس است که: تو از من هستی، و من از تو هستم! تو از من ارث می ببری، و من از تو ارث می برم! و نسبت تو با من مثل نسبت هارون است با موسی،

^۱ صحیح البخاری، جلد ۵، صفحه ۱۲۹، دارالفکر بیروت، ۱۴۰۱ ه ق؛ بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۲۶۳، باب: أخبار المنزلة و الاستدلال بها علی امامته صلوات الله و سلامه علیه .

^۲ این حدیث را با بقیه فقرات آن، در ص ۷۸ و ص ۷۹ از همین جلد «امام شناسی» از «غایة المرام» ص ۱۱۵ و ص ۱۱۶ شماره ۶۰، از خوارزمی در فضائل خود، و نیز از کتاب «المناقب الفاخرة» و از طریق خاصه از شیخ صدوق، و همچنین از «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۹، ص ۲۴۱ و ص ۲۴۲ روایت شده است.

به غیر از آنکه بعد از من پیغمبری نیست! و تو هستی که ذمه مرا آدا می کنی و بر سنت من جنگ می نمائی!»

موضع دوم: در وقت بستن درهای مسجد است غیر از در علی

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور دادند: تمام درهای خانه‌های اصحاب را که به مسجد رسول خدا باز می شد، ببندند، و مسدود کنند مگر در خانه علی بن ابیطالب علیه السلام را، زیرا تا آن زمان خانه‌هایی که در اطراف مسجد بود یک درش به درون مسجد باز می شد. رسول خدا فرمود: تمام این درها حتی در خانه عمویش عباس و حمزه سید الشهداء باید بسته شود، و هیچکس حق ندارد با حال جنابت در مسجد بیاید، و یا نکاح و آمیزش کند، و این امر بر همه امت حرام است غیر از علی بن ابیطالب.

این امر بر بعضی گران آمد، زیرا در خانه ابو بکر و حتی عباس را هم بستند، پیامبر فرمود: نه من آنها را از مسجد بیرون کرده‌ام، و نه من علی را باقی گذارده‌ام، خداست که آنها را إخراج کرده و علی را داخل کرده است.

در «غایه المرام» از ابن بابویه با سند متصل خود از معروف بن خربوذ، از ابو طفیل، از حدیقه بن اسید غفاری روایت کرده است که: إِنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَامَ خُطِيبًا فَقَالَ: إِنَّ رَجُلًا لَا يَجِدُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ أَنْ يَسْكُنَ عَلِيًّا فِي الْمَسْجِدِ وَأُخْرِجَهُمْ. وَاللَّهِ مَا أُخْرِجْتَهُمْ وَأَسْكَنْتَهُ بَلِ اللَّهُ أُخْرِجَهُمْ وَأَسْكَنَهُ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوُّا لِقَوْمِكُمْ بِمِصْرَ بَيْتُوتَا وَاجْعَلُوا بَيْتُوكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ، ثُمَّ أَمَرَ مُوسَى أَنْ لَا يَسْكُنَ مَسْجِدَهُ وَلَا يَنْكَحَ فِيهِ وَلَا

^۱ آیه ۸۷، از سوره ۱۰: یونس: وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوُّوا لِقَوْمِكُمْ بِمِصْرَ بَيْتُوتَا وَ اجْعَلُوا بَيْتُوكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ. علامه طباطبائی رضوان الله علیه در تفسیر این کریمه مبارکه در «المیزان» ج ۱۰، ص ۱۱۷ گفته‌اند: تبوی مسکن و منزل گزیدن است و مصر شهر فرعون است، و قبله در اصل برای بیان نوع است مثل جلسه یعنی حالتیکه به واسطه آن تقابل بین چیزی با غیر آن پیدا می شود و بنا بر این مصدر است که به معنای فاعل آمده است یعنی خانه‌های خود را متقابل هم قرار دهید تا بعضی از آنها روبروی بعضی دگر باشد و در یکجهت قرار گیرد و غرض از این دستور آن بود که موسی و هارون بتوانند آنها را تبلیغ کنند و آنها هم بتوانند نماز خود را به جماعت انجام دهند همانطور که دلالت و یا اشعار دارد فقره بعد که: وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ زیرا که بعد بلا فاصله آمده است. تا آنکه می فرماید: معنی این است که ما به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود منزل‌هایی برای سکونت آنها درست کنید که خانه باشد. و گویا بنی اسرائیل تا آنزمان مانند هیئت بیابانی‌ها در چادر بوده و یا زندگی مشابه آن را داشتند. و شما دو نفر و قوم شما خانه‌هایتان را متقابل هم و در جهت واحدی قرار دهید تا بعضی از شما بدینوسیله بتواند با بعضی دیگر ارتباط برقرار کند و امر تبلیغ و مشورت و اجتماع در نمازها ممکن باشد و اقامه نماز کنید و ای موسی تو مؤمنین را بشارت بده به اینکه خدا ایشان را به زودی از فرعون و قومش نجات می دهد.

یدخله جنب إلی هارون و ذریته، و إن علیاً منی بمنزله هارون من موسی و هو أخی دون أهلی، و لا لأحد أن ینکح فیہ النساء إلی علیّ و ذریته. فمن ساءه فیهینا، و أشار بیده نحو الشام.^۱

ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای خطبه بیا خاست و گفت: مردمانی نمی‌توانند در خود ببینند که من علی را در مسجد جا دادم، و آنها را بیرون کرده‌ام. سوگند به خداوند که: من ایشان را خارج نکرده‌ام و علی را جا داده باشم، بلکه خداوند آنها را خارج کرد و علی را جا داد.

خداوند عزّ و جلّ به موسی و برادرش وحی کرد که در شهر مصر برای قوم خود خانه‌هایی تهیه کنید، و آنها را در آن خانه‌ها جا دهید، تا سکنی بگیرند، و شما دو نفر و سایرین خانه‌های خود را قبله خانه‌های یکدیگر قرار دهید، و اقامه نماز کنید! و سپس خداوند به موسی امر کرد تا کسی در مسجدش مسکن نکند، و نیز نکاح ننماید، و جنب داخل نشود مگر هارون و ذریه او را، و حقاً منزله علی با من همان منزله هارونست با موسی، و اوست برادر من. و این حکم برای همه اهل من نیست، و حلال نیست برای احدی که در مسجد با زنان نکاح کند مگر علی و ذریه او. و کسی که این حکم بر او ناگوار است، پس اینجا! و با دست خود اشاره به سوی شام نمود.»

و از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی، با سند متصل خود از ابو رافع روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خطبه ایستاد و گفت: خداوند عزّ و جلّ موسی و برادر او را فرمان داد، تا برای قومشان در مصر خانه سکنی تهیه کنند، و آن دو را امر کرد تا در مسجدشان جنب نباشد، و کسی با زنان نزدیک نشود، مگر هارون و ذریه او و إن علیاً منی بمنزله هارون من موسی و نسبت علی با من نسبت هارون با موسی است. پس حلال نیست در مسجد من با زنان نزدیکی کند، و نه آنکه جنب در آن بیتوته کند، مگر علی و ذریه او. و کسی که از این حکم ناخوشایند است پس اینجا! و دستش را به طرف شام برد.^۲

^۱ «غایة المرام» ص ۱۴۳، حدیث پنجاه و دوم از خاصه.

^۲ «غایة المرام» ص ۱۴۲ و ص ۱۴۳، حدیث پنجاه و یکم از خاصه. اصل داستان بستن درهای مسجد را أحمد بن حنبل در مسند خود با اسناد متصل خود از حذیفه چنین آورده است که: چون اصحاب رسول خدا از مکه به مدینه هجرت کردند، خانه‌ای نداشتند که شب در آنجا بخوابند، و در مسجد می‌خوابیدند، و چه بسا محتلم می‌شدند. پس از این، برای خود در اطراف مسجد خانه‌هایی بنا کردند و درهای آنها به مسجد باز کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاذ بن جبل را به نزد آنها فرستاد، و ابوبکر را صدا زد و گفت: خداوند تو را امر می‌کند که از مسجد خارج شوی! گفت: سمعا و طاعة می‌شنوم و اطاعت می‌کنم! و ابوبکر در خانه‌ات را ببندی و از مسجد خارج شوی! عمر گفت: سمعا و طاعة و در خانه خود را بست و از مسجد خارج شد، و پس از آن معاذ را به نزد عمر فرستاد و گفت: رسول خدا تو را امر می‌کند که در خانه‌ات را ببندی و از مسجد خارج شوی! عمر گفت: سمعا و طاعة و در خانه خود را بست و از مسجد خارج شد، و سپس به نزد حمزه فرستاد و در او را بست و او نیز گفت: سمعا و طاعة لله و لر سوله و در این بین علی متردد بود و نمی‌دانست که آیا او هم باید خارج شود، و یا باقی می‌ماند؟ و رسول خدا برای علی در مسجد خانه‌ای در میان خانه‌های خود بنا کرده بود. رسول خدا به علی گفت: اسکن طاهرا مطهرا تو در مسجد ساکن باش که طاهر و مطهر هستی! پاک و پاکیزه شده می‌باشی! آنچه را که رسول خدا به علی گفت،

و همچنین از ابن بابویه با سند متصل خود از ربیان بن صلت از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در ضمن حدیثی که آنحضرت فرقی بین عترت رسول، و امت را می شمردند، پس آیات اصطفاء را که در قرآن در دوازده مورد است بیان کردند، تا رسیدند به فرقی چهارم، و آن عبارت بود: از إخراج رسول خدا همه امت را غیر از عترت از مسجد. تا آنکه در این موضوع با رسول خدا سخن گفتند، و عباس سخن گفت، و گفت: ای رسول خدا تو علی را گذارده‌ای و ما را خارج کرده‌ای؟ رسول خدا گفت: من او را نگذارده‌ام و نه من شما را إخراج کرده، بلکه خدا او را گذارده است و شما را إخراج کرده است. و در این امر، تبیان و استکشافی است برای قول رسول خدا که به علی گفت: أنت منی بمنزلة هارون من موسی.

علماء مجلس که همه در حضور مأمون بودند، گفتند: از کجای قرآن این امر معلوم می‌شود؟! حضرت گفتند: من به شما نشان می‌دهم در قرآنی که خداوند بر شما خوانده است! گفتند: بیاور! حضرت گفتند: گفتار خداوند تعالی که: و أوحینا إلی موسی و أخیه أن تبوءا لقومکما بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبله و در این آیه منزله هارون نسبت به موسی وارد است، و نیز منزله علی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد است. و از اینجا گفتار رسول خدا روشن می‌شود که گفت: إن هذا المسجد لا یحلّ إلاً لمحمد و آله «این مسجد حلال نیست مگر برای محمد و آل محمد.»

علماء گفتند: ای ابو الحسن این شرح و این بیان جائی یافت نمی‌شود مگر در نزد شما جماعت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. و کیست که بتواند برای ما آنرا إنکار کند، در حالیکه رسول خدا گفت: أنا مدینة العلم و علی بابها «من شهر علم هستیم، و علی در آن است»

به گوش حمزه رسید! و به رسول خدا گفت: یا محمد تو ما را بیرون می‌کنی و طفلان علی را نگه می‌داری؟! رسول خدا گفت: اگر امر به دست من بود، من غیر از شما هیچکس را نمی‌گذاردم! سوگند به خدا که این مقام را به علی جز خدا کسی نداد، و لیکن تو بر خیر هستی هم از طرف خدا و هم از طرف رسول خدا! بشارت باد ترا! پیامبر او را بشارت داد و در روز واقعه احد شهید شد. جا دادن علی را در مسجد برخی از مردان را به حسد با علی برانگیخت و در درون ناراحت شدند زیرا فضیلت علی بر آنها و بر غیر آنها جمیعاً روشن شد. این ناراحتی اصحاب به گوش پیامبر رسید و به خطبه برخاست و گفت: بعضی از مردان در نفس خود غضبناک شده‌اند که من علی را در مسجد مسکن داده‌ام. سوگند به خدا که من او را سکنی نداده‌ام، و نه من دیگران را بیرون کرده‌ام، خداوند به موسی و برادرش وحی فرستاد که: أَنْ تَبُوءَ لِقَوْمِكُمْ بِمِصْرَ بِيُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، و به موسی امر کرد که هیچکس در مسجد او سکنی نکند و نکاح نکند مگر هارون و ذریه او، و این علیاً بمنزله هارون من موسی، و اوست برادر من، نه سایرین از اهل من. و در مسجد من جایز نیست که با زنان آمیزش کند مگر علی و ذریه او، و کسی که از این حکم بدش بیاید پس اینجا شام است و با دست خود اشاره به سوی شام کرد. (غایة المرام ص ۱۱۳، حدیث ۴۵، از عامه) و ما در همین مجلد از «امام شناسی» در ص ۷۲ از «بنابیع المودة» از موفق بن أحمد خوارزمی و از «بحار الأنوار» از «کشف الغمّة» از خوارزمی آورده‌ایم که رسول خدا به امیر المؤمنین گفتند: یا علی! انه یحلّ لک فی المسجد ما یحلّ لی و آنک منی بمنزله هارون من موسی الا أنه لا نبی بعدی. الحدیث

فمن أراد الحکمة فلیأتها من بابها «و کسی که در جستجوی حکمت باشد، باید از آن وارد شود.»

آنگاه حضرت رضا علیه السلام گفتند: در آنچه ما توضیح دادیم، و شرح نمودیم از فضل و شرف و تقدّم و اصطفاء (برگزیدگی) و طهارت، کسی را یارای انکار آن نیست، مگر شخص معاند و دشمن خداوند تعالی الحمد لله علی ذلک و این همان جهت چهارم بود در فرق بین عترت و اُمّت. و اما جهت پنجم - تا آخر حدیث ۲.

موضع سوم :

در وقت نزول آیه انذار و حدیث عشیره است که چون آیه شریفه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ^۳ «بیم بده و بترسان نزدیکترین افراد طائفه خود را» نازل شد، رسول خدا مجلسی ترتیب داد، و به حضرت امیر المؤمنین گفت تا اعمام خود و بزرگان طائفه بنی هاشم را دعوت کند، و ران گو سپندی را هم طبخ کند و قدحی از شیر نیز تهیته بنماید. امیر مؤمنان که در آن وقت که در بدو بعثت بود، و تقریباً از ابتدای نبوت آنحضرت سه سال گذشته بود، سیزده ساله بود، اعمال رسول خدا و بزرگان و نزدیکان او را دعوت نمود، و پس از صرف طعام فرمود: خداوند مرا امر کرده است که: نزدیکترین افراد از اقوام و عشیره خود را بیم بده، و طائفه با اخلاص خود را بترسان! شما طائفه مخلص و نزدیکترین افراد از عشیره من هستید، و خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث ننموده است، مگر آنکه از اهل او برای او وارثی، و وزیر، و وصی معین نموده است. فایکم یقوم بیایعنی علیّ أنّه أخی و وزیر و وارثی دون اهلّی، و وصیّی، و خلیفتی فی اهلّی، و

^۱ «غایة المرام» ص ۱۳۵، حیث سی و چهارم .

^۲ و خوارزمی، «در مناقب» طبع نجف، ص ۶۰ با سند متصل خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که قال: جاءنا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ نحن مضطجعون فی المسجد وَ فی یده عسیب رطب. قال: ترقدون فی المسجد؟ قلنا: قد أجفنا و أجفلنا علیّ معنا، فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: تعالی یا علیّ إنه یحلّ لک فی المسجد ما یحلّ لی! أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسی إلاّ أنه لا نبوة بعدی؟! و الذی نفسی بیده إنک لذائد عن حوضی یوم القیمة تذود عنه رجلاً كما یذاد البعیر الضالّ عن الماء بعضی لک من عوسج کأنی أنظر إلی مقامک من حوضی. «جابر گفت: ما در مسجد رسول خدا به پهلو خوابیده بودیم که رسول خدا به نزد ما آمد و در دست او شاخه تازه‌ای از درخت خرما بود. گفت: شما در مسجد می خوابید؟ ما همگی با سرعت برخاستیم و به طور فرار دور شدیم. و علیّ هم با ما به همین گونه با سرعت دور شد. رسول خدا به علی گفت: بیا ای علی! برای تو در مسجد حلال است آنچه را که برای من حلال است. آیا راضی نیستی که گذشته از جهت نبوت که پس از من نیست، تو به منزله هارون با موسی نسبت به من بوده باشی؟ سوگند به آن که جان من به دست او ست تو دور کننده از حوض من هستی در روز قیامت. دور می کنی و از اطراف حوض کوثر من می رانی مردانی را، با عصائی که از چوب خاص درخت خاردار متعلق به تست، همانطور که شتر (مریض مبتلا به جرب و زخم مسری بدن که به واسطه این مرض دور شده است و آنرا از میان شتران إخراج کرده اند) در میان بیابان گم شده از ورود در آبشخوار و خوردن آب دور می شود. ای علی گویا من دارم مقام و منزلت تو را نسبت به حوض من و محل درنگ تو را در آن حوض اینک می بینم!»

^۳ آیه ۲۱۴ از سوره ۲۶: شعراء.

یکون منی بمنزله هارون من موسی غیر آنه لا نبی بعدی؟! «کدام یک از شماست که برخیزد، و با من بیعت کند که برادر من، و وزیر من، و وارث من غیر از سایر اهل من، و وصی من، و جانشین من در میان اهل من، و نسبت او با من مانند نسبت هارون با موسی باشد، با این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست؟» تمامی آن حضار سخن را بریدند، و اعراض کردند، مگر علی که اجابت کرد، و با رسول خدا بیعت نمود.

این روایت را با این الفاظ در «تاریخ دمشق» و «غایه المرام» و «مجمع البیان» روایت کرده است،

و نیز در کتاب سلیم بن قیس وارد است که: در اینحال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابیطالب گفت: یا ابا طالب! اسمع الآن لابنک و اطع فقد جعله الله من نبیه بمنزله هارون من موسی.^۱

«ای ابو طالب اینک به سخن پسرت گوش فرا دار، و از او اطاع کن، زیرا که خداوند او را نسبت به پیغمبرش به منزله هارون نسبت به موسی قرار داده است!»

موضع چهارم و پنجم: در وقت حدیث عشیره، و عقد اخوت است

رسول خدا بین مهاجرین و انصار در مدینه عقد اخوت بست، و در آنجا علی را برادر خود نمود، و این حدیث منزله را هم با اخوت او بیان کرد.

در «غایه المرام» از مسند احمد بن حنبل با چهار سند، و از أخطب الخطباء موقق بن أحمد خوارزمی با یک سند، روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وقت عقد اخوت بین مهاجر و انصار، چون عقد اخوت علی را با خود به تأخیر انداختند، و سپس بعد از همه آنها این عقد را بستند، گفتند: أما تر ضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی.^۲

مقام و موطن ششم ورود حدیث منزله از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن خطبه غدیر است که در جحفه در وقت رجوع از حجة الوداع بیان فرمود.

^۱ «کتاب سلیم بن قیس» ص ۱۹۹ و ص ۲۰۰.

^۲ «غایه المرام» ص ۱۱۲ تا ص ۱۱۴، حدیث شماره ۴۳ از ابن مغزلی، و نیز شماره ۴۴، ۴۶، و ۴۷ از عامه از احمد بن حنبل، و حدیث شماره ۵۴ از عامه از خوارزمی.

در «غایه المرام» از «احتجاج» شیخ أحمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، با سند متصل خود، و نیز از «روضه الواعظین» ابن فارسی، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام حدیث و داستان غدیر را مفصلاً بیان می‌کند، تا می‌رسد به این فقره که:

بأمرنی عن السّلام ربّی و هو السّلام أن أقوم فی هذا المشهد فاعلم کلّ أبيض و أسود: أنّ علیّ بن أبیطالب أخی و وصیّی و خلیفتی و الإمام من بعدی و الذی محلّه منّی محلّ هارون من موسی إلیّ أنّه لا نبیّ بعدی و هو ولیکم بعد الله و رسوله - تا آخر خطبه.^۱

«جبرائیل از خداوند سلام که پروردگار من است، و اوست سلام، مرا امر می‌کند که در این محضر بپاخیزم و بر هر سفید و سیاهی از مردم اعلام کنم که: علیّ بن ابیطالب برادر من، و وصیّ من، و خلیفه من، و امام بعد از من است. و او آن کسی است که محلّ و مرتبه او نسبت به من، مثل محلّ و مرتبه هارون است نسبت به موسی، به غیر از آنکه بعد از من پیغمبری نیست، و اوست ولیّ و صاحب اختیار شما بعد از خدا و رسول خدا.» تا آخر خطبه.

موضع ششم: گفتار رسول خدا است به امّ سلمه

در این باره چندین حدیث وارد شده است، و از مضامین آنها معلوم می‌شود که روایت امّ سلمه این حدیث را در یکی از سایر موطن و مواضع دیگر نبوده است که امّ سلمه فقط راوی روایت باشد، بلکه رسول خدا برای این زوجه بزرگوار بالخصوص این منزله را بیان کرده‌اند، و او را نیز بر این مفاد شاهد گرفته‌اند.

از جمله خوارزمی در «مناقب» با سند متصل خود از أحمد بن عبد الله بن داهر بن یحیی از ابن عباس روایت کرده است که قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم: هذا علیّ بن ابیطالب لحمه لحمی، و دمه دمی، و هو منّی بمنزله هارون من موسی إلیّ أنّه لا نبیّ بعدی. و قال: یا امّ سلمه! اسمعی و اشهدی هذا علیّ بن ابیطالب أمير المؤمنین، و سیّد المسلمین، و عیبه علمی، و بابی الذی أوتی منه، و أخی فی الدنیا، و أخی فی الآخرة، و معی فی السّنام الأعلى! «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم گفت: اینست علیّ بن ابیطالب که گوشت او گوشت من است، و خون او خون من است، و منزله او با من منزله هارون است با موسی، بجز آنکه پس از من پیغمبری نیست. و رسول خدا گفت: ای امّ سلمه، بشنو و گواه باش! این علیّ بن ابیطالب امیر مؤمنان است، و سیّد و سرور مسلمانان است، و گنجینه اسرار علوم من است، و در ورود به من است، که از آنجا باید وارد شد، و برادر من است در دنیا، و برادر من است در آخرت، و با من است در بلندترین مقامات قرب!» و از جمله صاحب کتاب «المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة» با سند خود روایت کرده است، از أعمش، از عبایه أسدی، از ابن عباس از امّ سلمه! که گفت:

^۱ «غایه المرام» ص ۱۵۱ و ص ۱۵۲، حدیث شماره ۶۹، از خاصه.

^۲ «غایه المرام» ص ۱۱۶، حدیث ۶۴ از عامه.

رسول خدا در وقتی که علی بن ابیطالب علیه السلام آمده بود به من گفت: ای ام سلمه آیا این مرد را می شناسی؟! ام سلمه با سستی گفت: این علی بن ابیطالب است! رسول خدا گفت: نعم! لحمه لحمی، و دمه دمی، و هو منی بمنزله هارون من موسی، إلا أنه لا نبی بعدی. و بعد از بیان فقراتی که در روایت اخیر گذشت، این جملات را اضافه دارد که: و قرینی فی الآخرة. اشهدی یا ام سلمه! إنه یقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین.^۱

«و او قرین و هم ترازوی من است در آخرت! گواه باش ای ام سلمه که او با سه طائفه شکنندگان بیعت (أصحاب جمل) و ستمگران (أصحاب صفین) و خارج شدگان از دین (أصحاب نهروان) جنگ می کند.»

و در زوائد مسند عبد الله بن حنبل، با سند خود از ابن عباس روایت کرده است که: رسول خدا به ام سلمه گفت:

یا ام سلمه علی منی، و أنا من علی، لحمه من لحمی، و دمه من دمی، و هو منی بمنزله هارون من موسی! یا ام سلمه! اسمعی و اشهدی! هذا علی سید المسلمین^۲.

«ای ام سلمه! علی از من است، و من از علی هستم! گوشت او از گوشت من است، و خون او از خون من است، و نسبت او با من نسبت هارون است با موسی! ای ام سلمه، بشنو، و گوش فرا دار، و شاهد باش که: این علی سید و سالار مسلمانان است!»

موضع هفتم: در موقع اسم گذاری حسنین علیهما السلام است

مقام و موطن هشتم در وقت اسم گذاری حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نام های آنها و برادر دیگرشان محسن سقط را به ترتیب به پسر هارون: شبر و شبر و مشبر گذاردند.^۴

^۱ «غایة المرام» ص ۱۱۸، حدیث ۷۰ از عامه.

^۲ «ینابیع المودة» طبع اول اسلامبول، ج ۱، ص ۵۵، باب ۷.

^۳ «محاسن و مساوی» بیهقی، ج ۱، از ص ۶۵ تا ۶۸ روایت عالی المضمونی را از ابن عباس، با سند ابو عثمان قاضی الری از اعمش از ابو سعید خدری روایت کرده است که در آن گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ام سلمه: نعم، هذا علی، سیط لحمه بلحمی، و دمه بدمی، و هو منی بمنزله هارون من موسی، إلا أنه لا نبی بعدی آمده است.

^۴ در تعلیقه ص ۶۵ از همین جلد «امام شناسی» از «قاموس» (ج ۲ ص ۵۵) که: شبر بر وزن بقم و شبر بر وزن قمیر و مشبر بر وزن محدث، فرزندان هارون علیه السلام هستند، که گفته شده است: به این نام ها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، امام حسن و امام حسین و محسن را نام گذاری نموده اند.

در «غایة المرام» از ابن بابویه با سند متصل خود از ابو حمزه ثمالی از زید بن علی بن الحسین، از پدرش: علی بن الحسین روایت شده است که چون فاطمه علیها السلام حسن را زائید، به علی گفت: او را اسم بگذار! علی گفت: من در نام گذاری او بر رسول خدا سبقت نمی‌گیرم، و در نزد رسول خدا آمد، و مطلب را معروض داشت. رسول خدا فرمود: من در نام گذاری او بر خداوند عز و جلّ پروردگار من سبقت نمی‌گیرم.

خداوند عز و جلّ به جبرائیل وحی کرد که برای محمد مولودی متولد شده است! اینک هبوط کن، و به او سلام برسان! و تهنیت و مبارک باد بگو، و بگو: *إِنّ علیّا منک بمنزلۀ هارون من موسی فسمّه باسم ابن هارون!* «نسبت علی با تو نسبت هارون است با موسی! پس او را به نام پسر هارون اسم بگذار!» رسول خدا به جبرائیل گفت: نام او چه بوده است؟! گفت: شبّر.

رسول خدا گفت: زبان من عربی است! گفت: او را حسن نام بگذار! و او را حسن نام گذارد.

و چون حضرت امام حسین به دنیا آمد، خداوند عز و جلّ به جبرائیل وحی فرستاد که: برای محمد پسری متولد شده است، پس هبوط کن، و تهنیت و مبارک باد بگو، و سلام برسان و بگو: *إِنّ علیّا منک بمنزلۀ هارون من موسی فسمّه باسم ابن هارون!* جبرائیل هبوط نموده، و از جانب خدا عز و جلّ تهنیت گفت، و گفت که: خدا ترا امر می‌کند که او را به نام پسر هارون اسم گذاری بنمائی! گفت: نام او چه بود؟ جبرائیل گفت: شبّر! رسول خدا گفت: لسان من عربی است. گفت: نام او حسین است! رسول خدا اسم او را حسین گذارد.^۱

و نیز در «غایة المرام» از شیخ طوسی در «امالی»، از حضرت سجّاد علیه السلام روایت می‌کند که گفت: اسماء بنت عمیس خنعمیه برای من گفت که: من قابله جدّه تو: فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم بودم در وقت میلاد حسن و حسین علیهما السلام. چون فاطمه حسن را زائید، رسول خدا آمد و گفت: ای اسماء! پسر مرا بیاور! اسماء می‌گوید: من حسن را در پارچه زردی که پیچیده بودم، به او دادم. پیغمبر پارچه را بیفکند، و گفت: آیا من با شما پیمان ننهادم که نوزاد را در پارچه زرد نپیچید؟! رسول خدا پارچه سفیدی طلب کرد، و حسن را در آن پیچید، و اذان در گوش راست او، و اقامه در گوش چپ او گفت. و سپس به علی علیه السلام گفت: نام این پسر را چه گذارده‌ای؟! *أمیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! من در نام او بر تو پیشی نمی‌گیرم! رسول خدا هم فرمود: من هم بر پروردگارم عز و جلّ پیشی نمی‌گیرم! رسول خدا گفت: در اینحال جبرائیل علیه السلام نازل شد، و گفت: خدای تعالی تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: یا محمد علی منک بمنزلۀ هارون من موسی! لآ آنه لانی بعدک! و بنا بر این نام او را به نام پسر هارون بگذار! رسول خدا گفت: نام پسر هارون چه بوده است؟ جبرائیل گفت: شبّر، رسول خدا گفت: شبّر یعنی چه؟ گفت: حسن.*

^۱ «غایة المرام» ص ۱۲۷، حدیث پنجم از خاصه.

أسماء می گوید: رسول خدا حسن را حسن نامید. و چون حسین متولد شد، من نیز مباشرت در أمر آن مادر و طفل نمودم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: ای أَسْمَاءُ پسر مرا بیاور! من او را در پارچه سفیدی پیچیدم، و به او دادم. رسول خدا نیز همچون حسن در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت. اسماء می گوید: در اینحال رسول خدا گریه کرد، و سپس گفت: این پسر واقعه‌ای در پیش دارد، خداوند لعنت کن کشنده او را. و این مطلب را به فاطمه مگوا! اسماء می گوید: چون روز هفتم فرا رسید، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نزد من آمد و گفت: پسر مرا بیاور! من حسین را نزد او بردم، و همانطور که برای حسن عقیقه نموده بود، برای حسین نیز یک قوچ سرمه‌ای رنگ عقیقه کرد، و یک ران از پای آن گوسفند را به قابله‌اش داد، و سر او را تراشید، و معادل وزن موهای تراشیده شده، نقره سکه‌دار تصدق داد و سر او را با خلوک امالید و گفت: سر طفل را با خون گوسفند آغشته کردن از سنت‌های جاهلیت است.

أسماء می گوید: سپس حسین را در دامن خود نهاد، و پس از آن گفت: ای ابا عبد الله! بر من گران است! و سپس گریه کرد. من گفتم: پدرم و مادرم فدایت شود، در امروز و در روز اول این کاری که کرده‌ای چه بود؟

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: بر این پسر می‌گیریم. گروهی ستمگر و متجاوز و کافر از بنی امیه او را می‌کشند که خداوند در روز باز پسین آنها را مورد شفاعت من قرار ندهد! او را مردی می‌کشد که در دین ثلمه و شکاف وارد کرده، و به خدای عظیم کافر شده است. بار پروردگارا من در باره این دو فرزندم همان را می‌خواهم که ابراهیم خلیل در باره ذریه خود خواست. خداوند دوست بدار هر که را که آن دو را دوست دارد، و مبعوض بدار و لعنت بفرست هر که را که آن دو را مبعوض دارد، به قدر آسمان و زمین.^۲

و نیز در «غایة المرام» از ابن بابویه با سند متصل دیگر خود از ابن زبیر، از جابر بن عبد الله انصاری، حدیثی را به همین مضمون روایت می‌کند، و در آن نیز تصریح می‌کند که چه در وقت نام گذاری حسن و چه در وقت نام گذاری حسین، در هر دو حال جبرائیل از طرف خداوند پیام آورد که: إِنَّ عَلِيًّا مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى.^۳

^۱ خلاق و خلوک نوعی است از عطر که بیشتر از اجزای آن زعفران است.

^۲ «غایة المرام» ص ۱۳۱، حدیث ۲۴، از خاصه.

^۳ «غایة المرام» ص ۱۴۲، حدیث ۵۰، از خاصه، و نیز در حدیث شماره ۴۹ از خاصه روایت دیگری با سند دیگر قریب به همین مضمون از جابر روایت کرده است.

موضع هشتم و نهم: در دعای رسول خدا و گفتار او به ابو سفیان است

مقام و موطن نهم در وقتی است که امیر المؤمنین در سفری که همراه پیامبر بودند تب شدیدی کرده، و پیامبر درباره او دعاهائی کرد، و از جمله آن دعاها همین مقام منزله بود که چون آنرا برای امیر المؤمنین بازگو می‌کند، به این عبارت بیان می‌کند که: و سألته أن يجعلك مني بمنزلة هارون من موسى! و أن يشد بك أوزي! و يشركك في أمري! ففعل، إلا أنه لا نبىّ بعدى! فرضیت.^۱

«و من از خداوند طلب نمودم که: نسبت تو را به من همان نسبت هارون با موسی قرار دهد، و اینکه به واسطه تو پشت مرا محکم گرداند، و تو را در امر من شریک کن! و خداوند همه این طلب‌های مرا برآورد، بجز آنکه بعد از من پیغمبری نیست، پس من راضی شدم.»

این روایت بسیار مهم و دارای محتویات راقی است، و از سلیم بن قیس هلالی روایت شده است، و نیز ملا علی متقی در «کنز العمال» مختصر آنرا روایت کرده است،

مقام و موطن دهم در وقتی است که ابو سفیان می‌آید، و در کنار رسول خدا می‌نشیند، و از صاحب مقام امامت و امر ولایت بعد از آنحضرت سؤال می‌کند که: آن مرد کیست؟ و رسول خدا امیر المؤمنین را بیان می‌کنند.

در «غایة المرام» دو حدیث از طریق عامه: یکی از حافظ بن محمد بن مؤمن شیرازی در کتاب خود در تفسیر گفتار خداوند متعال: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ بآ إسناد خود به سدی مرفوعاً درباره ابو سفیان، و دیگری از ابن شهر آشوب، از طریق عامه، از عبد خیر، از علی بن ابیطالب علیه السلام نیز درباره ابو سفیان روایت می‌کند. و این دو حدیث دارای مضمون واحدی هستند، و ما در اینجا عین حدیث ابن شهر آشوب را ذکر می‌کنیم:

امیر المؤمنین علیه السلام می‌گوید که: صخر بن حرب (ابو سفیان) به سمت پیغمبر روی آورده، و در کنار آنحضرت نشست و گفت: یا محمد هذا الأمر بعدك لنا أو لمن؟ «ای محمد! پس از تو این امر خلافت و حکومت، برای ماست یا برای کیست؟!» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب گفت: یا صخر! الأمر بعدی لمن هو مني بمنزلة هارون من موسى. فأنزل الله: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای صخر! امر ولایت، پس از من برای کسی است که نسبت او با من نسبت هارون است با موسی! در اینحال خداوند این آیه را فرستاد که

^۱ «کتاب سلیم بن قیس» ص ۲۲۱ و ص ۲۲۲ و «کنز العمال» ج ۱۵، ص ۱۵۰، شماره ۴۲۸.

^۲ آیه ۱ تا ۳، از سوره ۷۸: نبأ.

ترجمه‌اش این است: «از چه چیز با یکدیگر گفتگو دارند! از خبر عظیمی است که در آن اختلاف نظر دارند». بعضی به ولایت و خلافت او اقرار و اعتراف دارند، و برخی ولایت و خلافت او را تکذیب می‌کنند، سپس خدا می‌گوید: کَلَّا (نه، چنین نیست) و این جمله ردّ است بر کلام آنها سیعلمون خلافته بعدک إنّها حقّ «ثمّ کَلَّا سیعلمون» یقول یعرفون خلافته و ولایته إذ یسألون عنها فی قبورهم فلا یبقی مّیت فی شرق و لا غرب و لا فی برّ و لا فی بحر إلّا منکر و نکیر یسألانه عن ولایة امیر المؤمنین بعد الموت یقولان للمیت: من ربّک؟ و ما دینک؟ و من نبیک؟ و من امامک؟ «ایشان به زودی خواهند دانست که خلافت او بعد از تو حقّ است، و پس از آن اُبدًا این چنین نیست که ولایت نباشد، بلکه به زودی خواهند دانست. خدا می‌گوید: خلافت او را و ولایت او را می‌دانند در وقتی که در میان قبرهایشان از آنها سؤال شود. و هیچ مرده‌ای نه در مشرق، و نه در مغرب، و نه در خشکی، و نه در دریا، باقی نمی‌ماند مگر آنکه نکیر و منکر از ولایت امیر المؤمنین بعد از مردنش سؤال می‌نمایند، و به میت می‌گویند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ پیغمبرت کدام است؟ امامت کدام است؟»

موضع دهم و یازدهم: در وقت گفتار دشمن و در وقت فرستادن خالد است

وقتی است که بعضی از دشمنان گفتند کمثل نخلة فی کناسة «مثل محمد در میان اهل بیتش، مثل درخت خرمائی است که در مزبله روئیده شده باشد.»

محمد بن ابراهیم معروف به ابن ابی زینب نعمانی در کتاب «غیبت» با اسناد خود از عبد الرزاق، از معمر بن راشد، از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی روایت می‌کند که: امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام گفت که: روزی من از نزد مردی عبور می‌کردم - و نام او را برای من برد - و او گفت: ما مثل محمد إلّا کمثل نخلة نبتت فی کباء کلشه «مثل محمد نیست مگر مثال درخت خرمائی که در مزبله کلشه روئیده شده باشد» من به نزد رسول خدا آمدم، و این جریان را معروض داشتم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به غضب آمد، و با حال خشم بیرون شد، و بر منبر رفت، و أنصار چون خشم آنحضرت را نگریستند، دست به اسلحه خود بردند. رسول خدا در منبر گفت: ما بال أقوام یعیرونی بقرابتی و قد سمعوا ما أقول من تفضیل الله عزّ و جلّ إیّاهم، و ما اختصّهم من إذهاب الرّجس عنهم و تطهیر الله إیّاهم، و قد سمعوا ما قلت فی فضل أهل بیتی، و وصیتی، و ما أکرمه الله به، و خصّه، و فضّله من سبقه إلى الإسلام و بلائه و قرابته منی و أنه منی بمنزلة هارون من موسی صلی الله علیهما.

^۱ «غایة المرام» ص ۱۱۹، حدیث ۷۹ از عامه، و حدیث وارده از ابن محمد بن مؤمن شیرازی را در تحت شماره ۷۳ در همین صفحه آورده است.

^۲ «غایة المرام» ص ۱۳۵، حدیث ۳۷، از خاصه.

«داعی و موجب گفتار اقوامی چیست که مرا درباره قرائب و نزدیکان من تعبیر می‌کنند، در حالیکه آنچه را که من راجع به آنها گفته‌ام، از برتری بخشیدن خداوند عزّ و جلّ آنان را، و اختصاص دادن آنها را به زدودن رجس و پلیدی از آنها، و پاک و پاکیزه کردن خداوند ایشان را، از من شنیده‌اند؟! و این گروه و اقوام از من شنیده‌اند، آنچه را که من در فضیلت اهل بیت خودم، و وصیّ خودم گفته‌ام آن چیزهائی را که خداوند او را بدانها گرامی داشته است، و اختصاص داده است، و فضیلت بخشیده است، از پیشی گرفتن در اسلام، و امتحانات و ابتلائات او را، و قربابت او را با من، و اینکه منزله او با من همان منزله هارون است با موسی صلوات الله علیهما.»

و همچنین در «غایة المرام» همین مضمون را با تفصیلی و شرحی بیشتر، از سلیم بن قیس، و بیان یکایک از ائمه علیهم السّلام و جعفر بن ابیطالب، و حمزه بن عبد المطلب، و حضرت فاطمه زهراء علیهم السّلام روایت کرده است.^۱

مقام و موطن دوازدهم در وقتی است که رسول خدا خالد بن ولید را به سوی بنی المصطلق فرستاد، و او بی محابا آنان را کشت، و پس از آن امیر المؤمنین علیه السّلام را فرستاد، و حدیث منزلت را درباره او گفت.

و این داستان، بنا به روایت ابن بابویه، با سند متصل خود، از محمد بن مسلم، از حضرت باقر علیه السّلام بدینگونه است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید را به سوی طائفه‌ای فرستاد که به آنها بنی مصطلق از بنی جذیمه می‌گفتند، و در جاهلیت در میان او و میان بنی مخزوم، خواهر او به ازدواج و نکاح رفته بود.

چون خالد به آنجا رسید، منادی او ندای به نماز داد، و آنان حاضر شدند، و خالد نماز خواند، و آنها نیز نماز خواندند، و چون نماز صبح فرا رسید، منادی او باز ندا در داد، خالد نماز خواند و آنجماعت نیز با خالد نماز خواندند. و پس از آن خالد، لشکر خود را امر کرد تا ناگهان از جمیع جوانب آنها را محاصره کنند، و از هر جانب به غارت پردازند، و خالد مشغول کشتن شد، و زخمهای کاری وارد کرد.

مسلمین از آن جماعت خواستند که نامه پیمان رسول خدا را با آنها ببینند که آیا اسلام آنها را ممضی است؟ و آنها در حمایت اسلام مصون و محفوظند؟ ایشان نامه را به آنها نشان دادند. آن نامه را به نزد رسول خدا آوردند، و از آنچه خالد بن ولید بر سر آنجماعت مسلمان بدون گناه، از قتل و جرح و غارت آورده بود، گزارش دادند.

^۱ «غایة المرام» ص ۱۳۹، حدیث ۴۴، از خاصه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به قبله نمود و گفت: اللهم إني أبرء إليك مما صنع خالد بن الوليد «خداوند! من به سوی تو بیزار می‌جویم از آنچه را که خالد بن ولید به جای آورده است.» و سپس خالد به نزد رسول الله آمد.

در این حال رسول خدا به امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: به سوی بنی جذیمه برو، و آنها را از آنچه خالد بر سرشان آورده است، راضی کن! و پس از آن رسول خدا دو پای خود را بلند کرد و گفت: یا علی حکم و قضاوت جاهلیت را در زیر دو قدم خود بگذار! امیر المؤمنین علیه السلام به سوی بنو جذیمه آمد، چون بدانجا رسید، در میان آنها با حکم و قضاوت خداوندی حکم نمود. و چون به نزد رسول الله بازگشت، رسول خدا گفت: ای علی از آنچه در آنجا انجام دادی ما را با خبر کن! فقال یا رسول الله! عمدت فأعطيت لكل دم دية، و لكل جنين غرة، و لكل مال مالا، و فضلت معي فضلة، فأعطيتهم لبلغة كلابهم و جعلت رعائهم، و فضلت معي فضلة فأعطيتهم لروعة نسائهم و فزع صبيانهم، و فضلت معي فضلة فأعطيتهم ليرضوا عنك يا رسول الله.

فقال صلی الله علیه و آله و سلم: أعطيتهم ليرضوا عني؟ رضي الله عنك يا علي! أنت متي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي ۱

«امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! من چنین اراده کردم، و بر اساس آن اراده و نظریه، در مقابل هر خونی که ریخته شده بود، یک دیه (پول خون یک مسلمان) دادم، و در مقابل هر جنینی که سقط بود، یک بنده (غلام یا کنیز) دادم، و به ازای هر مالی که ربوده شده بود، و یا تلف شده بود، معادل همان مال را دادم، و مقداری با من باقی ماند، آنرا هم برای سدّ جوع سگ‌های آنها، و باز کاشتن نهال‌های کوچک خرما از بن بر آمده چوپانان آنها دادم، و در عین حال مقداری نیز با من باقی ماند، آنرا هم به جهت ترس و دهشت زنان آنها، و جزع و فزع کودکان آنها دادم، و نیز مقداری هم که باز با من باقی مانده بود، به آنها دادم تا از تو ای رسول خدا خشنود و راضی باشند! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: به آنها دادی تا از من راضی باشند؟! خدا از تو راضی باشد ای علی! نسبت تو با من نسبت هارون است با موسی، به غیر از آنکه پس از من پیغمبری نیست!»

موضع دوازدهم: در معراج رسول الله است

شیخ صدوق: محمد بن علی بن الح سین بن بابویه قمی با سند متصل خود از وهب بن منبه مرفوعاً از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: چون مرا پروردگار من به معراج برد، ندا رسید: یا محمد! گفتیم: لبتیک رب العظمة لبتیک! آنگاه خدا به من وحی کرد که: ای محمد! به چه سبب تنها برای عالم بالا معین شدی؟ گفتیم: ای پروردگار من،

۱ «غایة المرام» ص ۱۲۷، حدیث ۶، از خاصه.

نمی دانم! خطاب آمد: آیا از آدم بیان برای خود، وزیر، و برادر و وصیّی پس از من خودت برگزیده‌ای؟! گفتم: آنرا که باید من برگزینم، تو برای من انتخاب بفرما! وحی رسید: ای محمد! من برای تو از آدمیان، علیّ بن ابیطالب را انتخاب کرده‌ام! من گفتم: ای خدای من! پسر عموی من! خداوند به من وحی کرد: این علیّ وارثک و وارث العلم من بعدک و صاحب لوائک لواء الحمد یوم القیامه و صاحب حوضک یسقی من ورد علیه من مؤمنی امتک! «ای محمد! علیّ وارث تست، و پس از تو وارث علم تست! و دارنده لوائی تست در روز قیامت، آن لوائی که لوائی حمد است، و دارنده حوض تست، کسانی را که از امت تو مؤمن باشند، و بر آن حوض (حوض کوثر) وارد شوند سیراب می‌کند!» و سپس خداوند به من وحی کرد: ای محمد! من بر خودم سوگند به حقّ یاد کرده‌ام که: از آن حوض، دشمنان تو، و اهل بیت تو، و ذرّیه طیّبین و طاهرین تو نیاشامند، و این حقّی است که هیچ جای شبهه نیست.

ای محمد! من جمیع امت تو را داخل در بهشت می‌کنم، مگر آن کسی که إبا و امتناع کند از بندگان من! من گفتم: مگر می‌شود ای خدای من، کسی از دخول در بهشت امتناع ورزد؟! خدا به من وحی کرد که: آری! گفتم: چگونه امتناع می‌ورزد؟

فأوحی الله لی: یا محمد اخترتک من خلقی، و اخترت لک وصیّیا من بعدک، و جعلتک منک بمنزلة هارون من موسی، إلیّا أنّه لا نبیّ بعدک، و ألقیت محبته فی قلبک، و جعلته أبا لولدک، فحقّه بعدک علی امتک کحقیق علیهم فی حیاتک، فمن جحد حقه جحد حقک، و من أبی أن یوالیه فقد أبی أن یدخل الجنّة. فخرت لله ساجدا شکرا لما أنعم علیّ.

«پس خدا به من وحی کرد که: ای محمد! من از میان جمیع بندگانم، تو را اختیار کردم، و از برای تو نیز وصیّی اختیار کردم، تا بعد از تو بوده باشد، و منزله او را با تو، همان منزله هارون را با موسی قرار دادم، به غیر از آنکه پس از تو پیامبری نیست! و محبت وی را در دل تو انداختم، و او را پدر فرزندان تو ساختم. بنا بر این بعد از مردن تو حقّ او بر امت تو، مثل حقّ تو بر امت تو در زمان حیات تو می‌باشد! کسی که حقّ او را انکار کند، حقّ تو را انکار کرده است، و کسی که از موالات او إبا کند از دخول در بهشت امتناع کرده است. پس من به سجده افتادم به شکرانه نعمتهائی را که خدا به من عنایت کرده است.»

در این حال یک منادی ندا کرد: ای محمد! سرت را بردار، هر چه می‌خواهی بخواه که من می‌دهم! من گفتم: ای خدای من! کسانی که بعد از من هستند، آنها را بر ولایت علیّ بن ابیطالب مجتمع کن، تا همگی در روز قیامت بر حوض من وارد شوند.

در این حال وحی رسید که: ای محمد! من در میان بندگان خودم قبل از آفرینش، حکم کرده‌ام - و حکم من در میان ایشان جاری است - که هر که را بخواهم به واسطه علیّ هلاک کنم، و هر که را بخواهم به واسطه علیّ هدایت کنم. و پس از تو، علم تو را به او دادم، و او را

خلیفه بر اهل تو و امت تو پس از تو قرار دادم، و حکم جدی و ایراده حتمی من است که: کسی را که او را میغوض و دشمن دارد، و پس از تو ولایت او را انکار می کند، داخل بهشت ننمایم. و کسی که او را میغوض بدارد، تو را میغوض داشته است، و کسی که تو را میغوض داشته است، و کسی که او را دشمن بدارد، تو را دشمن داشته است، و کسی که تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است، و کسی که او را دوست بدارد، تو را دوست داشته است، و کسی که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، و من این فضیلت را برای علی قرار دادم. و من به تو عنایتی نموده ام که از صلب او یازده مهدی را خارج کنم که همه آنها از ذریه تو هستند، از بانوی بکر بتول! و از ایشان بیرون آورم مردی را که عیسی بن مریم در پشت سر او نماز بخواند. او زمین را از عدل پر می کند، همچنانکه از مردم پر از جور و ستم شده باشد. به واسطه آن مرد، نجات می دهیم از هلاکت، و هدایت می کنم از ضلالت، و از کوری شفا می دهیم، و از مرض بهبود می بخشیم.

من عرض کردم: ای خدای من! آنوقت چه زمانی است؟! خداوند عز و جل به من وحی کرد که: آن در وقتی است که علم را کنار بگذارند، و به زینت و جمال ظاهری مشغول شوند، و قرائت کنندگان قرآن زیاد شوند، ولی عمل به آن کم شود، و کشتار زیاد شود، و فقهاء دین کم شوند، و فقهای ضلالت و خیانت بسیار شوند، و شعراء یاهو سرا زیاد شوند، و قبورشان را مسجد گیرند، و قرآن ها را زینت کنند، و مساجد را با طلا بیاریند، و ظلم و فساد بسار گردد، و کارهای زشت و ناپسندیده ظاهر شود، و امت تو بدانها امر شوند، و از معروف و پسندیده نهی گردند، و مردان به مردان، و زنان به زنان اکتفا کنند، و امرای از امت تو کافر شوند، و اولیای ایشان فاجر شوند، و معاونان و دستیاران آنها اهل عدوان و ستم گردند، و صاحبان رأی و تدبیر امور آنها فاسق شوند، و در این هنگام سه بار خسوف واقع می شود: یکبار در مشرق زمین، زمین فرو می رود و غرق می شود، و یکبار در مغرب زمین، و یکبار در جزیره العرب. و بصره به دست یک مرد از ذریه تو که زنجی ها از او پیروی می کنند خراب می شود، و مردی از اولاد حسین بن علی بن ابیطالب خروج می کند! و دجال از مشرق زمین از سجستان خروج می کند، و سفیانی ظاهر می شود! من عرض کردم: ای خدای من! این فتنه ها بعد از من چه موقع خواهد شد؟! پروردگار من به من به وحی فرستاد که: بلاء و حوادث بنی امیه، و فتنه پسران عمویم عباس پیش می آید، و خدا به من از جمیع وقایع موجوده، و آنچه را که بعدا تا روز قیامت پیش می آید خبر داد.

^۱ زنج و زنج گروهی از سیاه پوستان هستند، و به یکنفر از آنها زنجی گویند، و در فارسی آنرا زنگی خوانند.

^۲ در «معجم البلدان» گوید: سجستان با کسر سین و جیم و سین مهمله دیگر و تاء فوقانی با نون در آخرش، ناحیه کبیر و ولایت وسیعی است. و بعضی گفته اند که: سجستان نام ناحیه است و اسم شهر آن زرنج که بین آن و شهر هرات ده روز راه و هشتاد فرسخ است و در ناحیه جنوبی هرات واقع است.

و من چون به روی زمین هبوط کردم، تمام این مطالب و وقایع را به پسر عمویم رساندم، و رسالت خود را تأدییه کردم. و لله الحمد علی ذلک کما حمده النبیین و کما حمده کل شیء قبلی و ما هو خالقه إلی یوم القیامة.^۱

موضع سیزدهم: در وقت رحلت رسول الله است در حضور انصار

مقام و موطن چهاردهم تصریحی است در حدیث منزله که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وقت رحلتشان در محضر انصار مدینه، نموده‌اند.

در «غایه المرام» از سید ابن طاوس در طرفه دهم - که در تصریح حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام رحلت خود بر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام در حضور انصار مدینه است - از کتاب «طرائف» از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، روایتی بسیار راقی با محتویات اکتفا در سفارش رسول خدا به انصار آمده است، که ما تمام روایت را در ص ۱۴۱ تا ص ۱۴۳ از همین مجلد «امام شناسی» آورده‌ایم، و در اینجا فقط به یک فقره از آن که راجع به حدیث منزله است اکتفا می‌شود:

الله! الله فی أهل بیتی! مصابیح الظلام، و معادن العلم و ینابیع الحکم و مستقر الملائکة، منهم وصیی و آمینی و وارثی، منی بمنزله هارون من موسی، ألهل بلغت؟! «خدا را در نظر آورید! خدا را در نظر آورید در أهل بیت من! چراغهای تابنده در ظلمات، و معدنهای دانش، و چشمه‌های حکمت، و محل تمکن و استقرار فرشتگان. و از آنها ست وصی من، و آمین من، و وارث من، و نسبت او با من مثل نسبت هارون است با موسی! آیا من تبلیغ کردم و واقع امر را رساندم؟» باید دانست که این چهارده مقام و موطن مختلف از گفتار رسول الله در خصوص حدیث منزله، و بیان نسبت امیر المؤمنین علیه السلام با آنحضرت، به مثابه نسبت هارون با موسی بوده است، و گرنه موطن و مقاماتی که رسول خدا او را به عنوان وزیر نامیده، و یا در دعاهای خود مقام وزارت را برای وی طلب نموده است بسیار است، و همچنین این چهارده موطن و مقام، مقاماتی است که در اثر فحص به دست آورده شده است، و شاید در واقع امر بیش از اینها باشد.

^۱ «غایه المرام» ص ۱۲۶، حدیث اول از خاصه، و در «إعلام الوری» ص ۴۲۹ از سیف بن عمیره از بکر بن محمد از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که: خروج الثلاثه: السفیانی و الخراسانی و الیمانی فی سنة واحدة، فی شهر واحد، فی یوم واحد، و لیس فیها رایة بأهدی من رایة الیمانی، لآنه يدعو إلی الحق. و از حسن بن یزید از منذر از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که: قال: یزجر الناس قبل قیام القائم عن معاصیهم بنار یظهر فی السماء، و حمرة تجلّل السماء و خسف ببغداد و خسف ببلد البصرة، و دماء تسفک بها، و خراب دورها، و فناء تقع فی أهلها، و شمول أهل العراق خوف لا یكون معه قرار.

^۲ «غایه المرام» ص ۱۴۴ و ص ۱۴۵ حدیث ۵۸ از خاصه.

همچنانکه گفتار رسول خدا را در حین مرگ به امیر المؤمنین علیه السلام که فائک منی بمنزله هارون من موسی! و لک بهارون أسوء حسنة إذا استضعفه قومه و کادوا یقتلونه، فاصبر لظلم قریش إیتاک و تظاهرهم علیک فائک بمنزله هارون و من تبعه، انا آخر روایت را که در حدیث «کمال الدین و تمام النعمه» وارد شده است، پس از ورود فاطمه و سرازیر شدن اشکهای او در حضور رسول خدا، و بیان رسول خدا فضائل و مناقب علی را برای او، اگر جدا بگیریم از وصیت به أنصار در حین مرگ، مقامات و مناقب و مواطن این حدیث به پانزده عدد می‌رسد.^۲

و ایضا معلوم می‌شود که آن روایتی که در مودت هفتم از «ینابیع المودة» از حضرت صادق از پدرانشان علیهم السلام آمده است که در ده موضع رسول خدا به امیر المؤمنین علیهما السلام بیان منزله را نموده‌اند، مواضع مهمه بوده است، نه جمیع مواضع.^۳

باید دانست که آنچه را که تا به حال از حدیث منزلت بیان شده است، در سند آن و موارد متعددی بود که رسول خدا آنرا بیان کرده‌اند، و در موارد احتجاج و استشهاد به آن، و کتب علمائی که در آن ذکر شده است، و علمائی که آنرا ذکر کرده‌اند، بوده است، و اما بحث کلامی یعنی بحث در مفاد و محتوای مضمون آن و کیفیت دلالت آن بر خلافت و وصایت و وزارت و امامت امیر المؤمنین علیه صلوات الله و صلوات المصلین بطور مستقل نبوده است، مگر به عنوان اشاره. سید مرتضی علم الهدی در کتاب شافی^۴ در تلخیص الشافی^۵ بحث بسیار مفصل و کافی فرموده است، که آن شرح کلام و بحث و تتمه کلام صدوق در معانی الأخبار^۶ است، و مجلّسی در بحار الأنوار^۷ کلام این دو استوانه علم را آورده است، و نیز شیخ مفید در ارشاد، و شیخ طبرسی در إعلام الوری و ابن شهر آشوب در مناقب و شیخ محمد حسن مظفر در

قبل از ورود در این بحث، سزاوار است دو روایتی را که خود مبین و شارح این حدیث مبارک است ذکر شود: اول شیخ صدوق از حسن بن محمد بن سعید هاشمی در کوفه با سند متصل خود از ابو هارون عبدی، روایت کرده است که او گفت: من از معنای قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام: أنت منی بمنزله هارون من موسی إلیا أنه لا نبی بعدی، از

^۱ «پس ای علی منزله تو با من مثل منزله هارون است با موسی، و از برای تو به هارون، محل تأسی و الگوی اقتدای خوبی است، در وقتی که قوم وی او را ضعیف شمردند و نزدیک بود او را بکشند! پس ای علی! تو هم بر ستمی که قریش بر تو می‌کنند شکیبا باش! و بر پشتیبانی ای که برای هم بر علیه تو می‌نمایند پایداری کن! زیرا که تو به منزله هارون و پیروان او می‌باشی!»

^۲ این حدیث را در ص ۱۵۷ و ص ۱۵۸ امام شناسی آمده است.

^۳ همان ص ۷۰

^۴ «شافی» سید مرتضی، طبع سنگی، سنه ۱۳۰۱ هجریه قمریه ج ۱، ص ۱۴۸ تا ص ۱۶۷.

^۵ «تلخیص الشافی» طبع نجف، سنه ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۰۶ تا ص ۲۳۴.

^۶ «معانی الأخبار» طبع مطبعه حیدری سنه ۱۳۷۹ ص ۷۴ تا ص ۷۹.

^۷ «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۲۴۲ تا ص ۲۴۶.

جابر بن عبد الله انصاری، سئوال کردم! قال: استخلفه بذلك و الله علی اُمّته فی حیاته و بعد وفاته، و فرض علیهم طاعته، فمن لم یشهد له بعد هذا القول بالخلافه فهو من الظالمین.

«او در پاسخ گفت: با این گفتار، سوگند به خدا که: او را چه در حال حیاتش، و چه بعد از مردنش، خلیفه خود نموده است، و پیروی و اطاعت از او را بر امت واجب کرده است، و بنا بر این بعد از این گفتار اگر کسی شهادت به خلافت او ندهد، حقا از ظالمین خواهد بود.»

دوم شیخ صدوق از احمد بن حسن قطن با سند متصل خود از ابو خالد کابلی روایت کرده است که او گفت: به حضرت سید العابدین علی بن الحسین علیهما السلام گفته شد: مردم می گویند: بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر است، پس از آن عمر، پس از او عثمان، و پس از او علی است!

مفهوم و کاربرد حدیث:

حدیث منزلت گواهی می دهد که امام علی (ع) را نزد پیامبر (ص) جایگاهی بوده است که هیچ یک از صحابه یارای رسیدن به آن را نداشته اند. از این حدیث، افزون بر فضیلت امام علی (ع)، می توان به عصمت و خلافت او نیز پی برد؛ زیرا پیامبر (ص) همه فضایل و خصایص و مناصب هارون (ع) را برای امام علی (ع) ثابت کرده است مگر نبوت. بنابر آیات قرآنی، حضرت موسی (ع) از خداوند درخواست کرد که برادرش، هارون (ع)، را وزیر او سازد و در امر رسالت، شریکش کند و بدین وسیله، او را نیرویی بیش تر بخشد و یاری اش دهد. خداوند این دعای موسی (ع) را پذیرفت و اجابت کرد. هارون (ع) در غیاب موسی (ع) جانشین او نیز بوده است ۲

استثنای مقام نبوت در پایان حدیث، بر این تأیید می کند که امام علی (ع) از همه مناصب دیگر هارون (ع) برخوردار بوده است. استدلال به این حدیث برای اثبات خلافت امام علی (ع) بدان اندازه روشن است که مأمون خلیفه عباسی در مناظره با علمای عرصه با استفاده از همین حدیث خلافت امام علی (ع) را ثابت می کند. ۳

برخی دانشمندان اهل سنت بر آن رفته اند که حدیث منزلت، تنها بر خلافت امام علی (ع) در مدینه هنگام غزوه تبوک دلالت می کند و نمی توان آن را دلیلی بر خلافت امام (ع) پس از رحلت پیامبر (ص) دانست. متکلمان شیعه پاسخ داده اند که اولاً پیامبر (ص) در حوادثی دیگر، کسانی دیگر را نیز جانشین خود ساخت؛ اما هیچ گاه این چنین از جانشینی آنان یاد نکرد. ثانیاً، این وصف پیامبر (ص) از جایگاه امام علی (ع) منحصر به جنگ تبوک نیست؛ بلکه در چند رویداد

^۱ طه / ۳۶ - ۲۹

^۲ اعراف / ۱۴۲.

^۳ العقد الفرید، ۵ / ۳۵۸

دیگر، پیامبر (ص) همین سان از علی (ع) و جایگاه او یاد کرده است. از آن جمله است پیمان اخوت اول و دوم و نیز واقعه بستن درهای مسجد مدینه^۱.

سخن علمای سنی

«از برای علی که ذات و حقیقت او از طهارت و پاکی است، و در همه جا مشهور است، مجد و بزرگی و عظمتی است که از کوه ثبیر بلندتر آمده و بر آن مشرف گردیده است. او با پیغمبر همچون دو نهالی هستند که از یک ریشه و بن روئیده‌اند، و اوست وصی پیغمبر در روز غدیر».

و شاعر دیگری گوید:

من کان صاهره و کان وزیره و أبا بنیه محمدا مختارا

«علی آن کسی است که داماد پیغمبر است، و وزیر او است، و پدر پسران او است یعنی پسران محمد مختار و برگزیده».

و علاء الدین أبو المکارم سمنانی بیاضی مکی متوفی در سنه ۷۳۶ در کتاب العروة الوثقی گوید: و پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام و سلام الملائكة الكرام گفت: أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی. و در غدیر خم بعد از حجة الوداع، در محضر جمیع مهاجرین و انصار در حالیکه دو کتف او را گرفته بود گفت: من کنت مولاة فعلی مولاة، اللهم و ال من والاه، و عاد من عاداه، و این حدیثی است که بر صحت آن اتفاق نموده‌اند.

و علیهذا او سید اولیاء است، و قلب او بر قلب محمد علیه التحیة و السلام است.

و به همین معنی ... أبو بکر صاحب غار پیامبر اشاره کرده است، در وقتی که أبو عبیده جراح را برای استحضار علی برای بیعت فرستاد و به او گفت: یا أبا- عبیده! أنت أمين هذه الأمة أبعثک إلی من هو فی مرتبة من فقدان بالأمس، ینبغی أن تتکلم عنده بحسن الأدب.^۲

«ای أبو عبیده! تو امین این امت هستی! من می‌فرستم تو را به سوی کسی که او هم رتبه و هم درجه با آنکس بوده است که ما او را دیروز از دست دادیم، سزاوار است که در نزد او با حسن ادب سخن گوئی!»

^۱ المراجعات، ۱۲۷ و ۱۲۶؛ پیشوایی در اسلام، ۲۵۱

^۲ «الغدیر» ج ۱، ص ۳۹۶.

و أبو مشكور محمد بن عبد السعید بن محمد كشيّ سالمی حنفی در التمهید فی بیان التوحید گوید: رافضی‌ها می‌گویند: امامت از جانب پیامبر برای علی بن ابیطالب منصوص است به دلیل آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را وصی خود نمود، و او را جانشین خود پس از خودش کرد، آنجا که گفت: أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبيّ بعدی! و از این گذشته هارون خلیفه موسی علیه السلام بود، همچنین علی خلیفه رسول الله است.

این از یک جهت، و جهت دیگر آنکه پیغمبر او را در وقتیکه از مکه مراجعت می‌نمود، و در غدیر خم فرود آمد، او را ولی مردم قرار داد، و دستور داد تا جهاز اشتران را به روی هم در آورند، و مثل منبری در ست کنند، و بر آن بالا رفت و گفت: أأست أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟! فقالوا: نعم! فقال علیه السلام:

من كنت مولاه، فعلى مولاه! اللهم وال من والاه! و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله. و خداوند جلّ جلاله می‌گوید:

إنما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتوا الزكاة و هم راعون، و این آیه در شأن علی نازل شده است، و دلالت دارد بر آنکه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بر همه مردم ولایت دارد.

و پس از بیان این أدله شیعیان، در مقام جواب بر آمده، و چنین گوید:

أما گفتار شیعه به اینکه پیغمبر او را ولی قرار داد، مراد آنستکه در وقت خودش ولی قرار داد، یعنی بعد از عثمان و در زمان معاویه و ما هم همینطور می‌گوئیم. و همچنین جواب از آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا - الآیه، همینطور است. و ما می‌گوئیم که علی رضی الله عنه، در ایام خلافت خودش و در وقت خودش به همین دلیل امیر و ولی بر مردم بوده است، و آن بعد از عثمان است و أما قبل از عثمان، نه.^۱

ملاحظه می‌کنید که این مرد به هیچ وجه نتوانسته است در صحت سند این أدله تشکیک کند، و یا در دلالت آنها بر ولایت و امامت آنحضرت تشکیک کند، آنوقت حمل بر معنائی نموده است که اگر به طفلان بگویند، بطلان آنها به روشنی می‌دانند.

^۱ «الغدیر» ج ۱، ص ۳۹۷ و ص ۳۹۸.

جمع بندی :

این حدیث از جهت سند متواتر و هیچ جایی برای تشکیک در آن نیست و در میان اهل سنت و شیعه مورد قبول قرار گرفته است و از جهت دلالت هم دلالت دارد بر خلافت بلا فصل امیرالمومنین و اینکه ایشان تمام منزلت هائی که برای حضرت هارون بوده است را دارا هستند .

فهرست منابع

❖ قرآن کریم

- (۱) ابن عساکر ، علی بن حسن ، تاریخ مدینه دمشق ، دارالفکر ، بیروت ، ۱۴۱۵ ق .
- (۲) ابن هشام ، عبدالملک بن هشام ، السیره النبویه ، دار المعرفه ، بیروت ، اول ، بی تا.
- (۳) أبو عمر، شهاب الدین أحمد بن محمد بن عبد ربه ابن حبیب ابن حدیر بن سالم المعروف بابن عبد ربه الأندلسی (المتوفی: ۳۲۸هـ) اسم الكتاب: العقد الفريد. الناشر: دار الكتب العلمیة - بیروت والطبعة: الأولى، ۱۴۰۴ هـ عدد الأجزاء: ۸
- (۴) إعلام الوری
- (۵) امام شناسی
- (۶) بحرانی، هاشم بن سلیمان غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص و العام، محقق سید علی عاشور تعداد جلد: ۷، مؤسسه التأریخ العربی ، بیروت، ۱۴۲۲ ق، اول.
- (۷) بخاری ، محمد بن اسماعیل ، صحیح البخاری، لجنه احیا الكتب السنه، تعداد جلد: ۱۱، مصر ، ۱۴۱۰ ق، دوم.
- (۸) پیشوایی در اسلام
- (۹) تلخیص الشافی، طبع نجف، سنه ۱۳۸۳
- (۱۰) سید مرتضی، علی بن حسین، الشافی فی الامامة، تحقیق سید عبدالزهراء خطیب حسینی، تهران، مؤسسه الصادق، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
- (۱۱) شرف الدین، عبدالحسین، المراجعات، تهران، مرکز الطباعة والنشر للمجمع العالمی لاهل البيت، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
- (۱۲) شیخ صدوق، محمد بن علی، معانی الاخبار، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۸ ق.
- (۱۳) طبرسی، فضل بن حسن ، مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، تصحیح و تعلیق ابوالحسن شعرانی، قطع رحلی. تهران، مکتبه العلمیة، چاپ ۱، ۱۳۳۸ ش.
- (۱۴) علامه حلّی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح حسن حسن زاده آملی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ هفتم، ۱۴۱۷ ق.
- (۱۵) قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده لذوی القربی، قم، اسوه، ۱۴۲۲ ق.
- (۱۶) کتاب سلیم بن قیس
- (۱۷) المتقی الهندی ، علی بن حسام الدین ابن قاضی ، (المتوفی: ۹۷۵هـ)، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، محقق: بکری حیانی - صفوة السقا، مؤسسه الرساله، پنجم، ۱۴۰۱هـ/۱۹۸۱م.
- (۱۸) مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار احیا التراث العربی ، بیروت، دوم، ۱۴۰۳ ق.
- (۱۹) محاسن و مساوی، بیهقی
- (۲۰) مرعشی، نور الله ، الصوارم المهرقة فی رد الصواعق المحرقة ، تعداد جلد: ۱، نهضت، تهران، ۱۳۶۷ ش.

- (۲۱) مفید، محمد بن محمد. محقق علی میرشریفی. ، ۱۴۱۴ ه.ق.، سلسله مؤلفات الشیخ المفید (اوائل المقالات)، بیروت - لبنان، دار المفید،
- (۲۲) موفق بن احمد بن محمد مکی خوارزمی، المناقب، موسسه النشر الاسلامی، قم، چهارم، ۱۴۲۱ ق .